

بسم الله الرحمن الرحيم

المستغاث بك يا صاحب الزمان

کلیات طرح جامع «حوزه برای همه»

پیش گفتار

بنده احمد میرزائی، طلبه‌ای متولد سال ۱۳۷۰ هستم که از طریق قانونی (تبصره ماده ۱۸ که الآن نام آن، ماده ۱۰۸۸ است) که بر اساس آن، ۶ سال اول حوزه یک جا امتحان گرفته می‌شد در سال ۱۳۹۱، طلبه رسمی شدم و مسیر دروس طلبگی را با سرعت زیادی سپری کردم.

از طرفی در نظر عموم افرادی که با آنها ارتباط داشتم طلبه موفقی محسوب می‌شدم.

از طرفی دیگر مسیر دانشجویی را تجربه کرده بودم و سپس وارد حوزه علمیه شده بودم و لذا افراد زیادی از این جهت از من مشاوره می‌گرفتند.

همچنین چون مسیر تحصیلی را با سرعت خاصی طی کرده بودم، دائما بابت مسأله تحصیل مورد مشاوره قرار می‌گرفتم.

این عوامل در کنار حضور تقریباً منظم در خوابگاه‌های دانشجویی، سبب شده بود که از طرف دانشجویان متعددی دائما در مسأله تحصیل دروس حوزه مورد مشاوره قرار می‌گرفتم. دانشجویان بسیاری که علاقه به آشنایی با دروس اسلامی داشتند، با حقیر ارتباط می‌گرفتند و راهنمایی می‌خواستند.

برخی از این دانشجویان قصد داشتند که رسماً مسیر طلبگی را طی کنند ولی بسیاری از ایشان، اگرچه علاقه زیادی به آشنایی با علوم اسلامی را داشتند ولی قصد نداشتند رسماً وارد حوزه علمیه شوند.

مدت‌ها این دغدغه را داشتم که از طرفی برای این افراد خواندن درس‌های طلبگی و علوم اسلامی به سبک متعارف حوزه‌ها توصیه نمی‌شود و خیلی اوقات این افراد بعد از مراجعه به دروس متعارف حوزوی، عملاً سرخورده یا نا امید می‌شدند چون از طرفی نیاز آنها در این علوم بر آورده نمی‌شد و از طرفی این سطح از آشنایی عمیق با برخی دروس که در حوزه متعارف است، برای آنها نیاز نیست و از طرفی زمان سپری کردن این دروس بسیار زیاد است و عملاً این افراد فرصت زمانی وقت‌گذاری در این سطح را ندارند.

مجموعه این عوامل دست به دست هم داد تا به سمت تدوین طرحی جامع با عنوان «حوزه برای همه» بروم که بنا داریم در این نوشتار در مورد کلیات و مراحل آن سخن بگوییم. البته این طرح فقط برای غیر طلبه‌ها نیست بلکه برخی قسمت‌های آن مناسب طلاب حوزه عملیه نیز هست.

مقدمات و مبانی

مبنای اول: هدف رشد است نه بزرگ شدن کله!

اولین نکته‌ای که باید قبل از ورود به این برنامه تذکر داد این است که اطلاع از علوم حوزوی به درد کسانی می‌خورد که حقیقتاً برای رشد همه جانبه خود برنامه جدی دارند و الا خواندن این دروس نتیجه‌ای جز بزرگ شدن کله و بیشتر شدن محتویات ذهنی ندارد! اتفاقاً بعد از دانستن این علوم، چه بسا از خدا دورتر شود! این علوم موضوعیت ندارند. این علوم اگر بهانه‌ای برای رشد حقیقی و همه جانبه انسان شود، خوب است و الا هیچ ارزشی ندارد و فرق چندانی با دانستن فیزیک و شیمی و ریاضی ندارد بلکه چه بسا دانستن آنها کم‌ضررتر از دانستن علوم حوزه باشد چون آنها بی‌ربط به حوزه دین‌داری است و چه بسا بار مسئولیت کمتری بر دوش انسان ایجاد کند ولی دانسته‌های حوزوی بار مسئولیت بسیار زیادی روی انسان ایجاد می‌کند که اگر حقیقتاً انسان دغدغه بسیار جدی برای عملی ساختن آن دانسته‌ها را نداشته باشد، روز به روز از خدا دورتر می‌شود. معمولاً به عزیزانی که می‌خواهند حوزه بیایند، می‌گوییم: ورود به حوزه یک پیش شرط مهم دارد و تا زمانی که آن شرط در شما محقق نشده است، حوزه نیاید! آن پیش شرط این است که «حقانیت دین» را بپوشید، یعنی حقیقتاً به حالتی برسید که در دل خودتان لذت ایمان را بپوشید و واقعاً شیفته عمل به معارف شده باشید و در دل خود به درجات قابل توجهی از فهم حقیقت و باطن دین رسیده باشید. اما اگر هنوز به چنین حالتی نرسیده‌اید هرگز به امید رسیدن به آن حالت حوزه نیایید چون ماهیت ابزارهای علوم دینی به صورتی است که همان اندک محکومات شما را نیز تبدیل به متشابهاً می‌کند. تنها راهی که من برای نجات از این مسأله می‌دانم این است که قبل از ورود به حوزه و این ساحت از ابزارها، به قدری در عمل جلو بیفتید که یقین حقیقی در دلتان شکل بگیرد و بعد با مشتبهاتِ ابزاری از راه منحرف نشوید!

اگر هدف بزرگ شدن و رشد همه جانبه باشد، دغدغه اصلی عمل است و نه سرعت و نه عمق دانش و نه تسلط به محتوا! البته در رشد همه جانبه، همه اینها هست ولی همه اینها بهانه‌هایی برای آدم شدن است، یعنی مثلاً علت سرعت، شهوت نیست بلکه واقعاً نیت باطنی ما از سرعت، عمل به وظیفه و مجاهده با تنبلی نفس

است. هدف از عمق دانش، علم دوستی نیست بلکه عمل به تکلیف به بهترین شکل خواهد بود. تسلط به محتوا نه برای کلاس گذاشتن نزد این و آن و جلب اعتماد آنهاست بلکه به هدف بندگی بهتر است. اینها که می‌گوییم حرف نیست بلکه زبان حال فردی است که واقعا دغدغه رشد همه جانبه دارد و اگرچه ظاهر کارش در نظر ساده‌انگاران با ظاهر کار دیگران مساوی است ولی در همان ظاهر مساوی، از جهات متعددی فرق دارد که بر اهلس روشن است. به عنوان مثال اگر منشأ سرعت و تعجیل در کار، شهوت باشد، فرد را از وظائف دیگرش باز می‌دارد و مثلاً فرد، وقت کافی برای زن و فرزند و سلامت و وصله رحم و دیگر مسئولیت‌هایش نمی‌گذارد ولی هنگامی که واقعا از روی وظیفه به سمت سرعت حرکت کرده باشد، در تصمیم‌گیری نسبت به وظائف دیگرش، همواره حواسش هست که مطابق وظیفه عمل کند و از وظائف دیگرش باز نماند.

حتی در خود تحصیل هم، جهات رشد متفاوت است. برخی صرفاً به دنبال یادگیری علوم و تسلط بر محتوای آنها هستند ولی برخی دیگر همه مهارت‌های تحصیلی‌شان رشد می‌کند. به عنوان نمونه، پژوهش و تدریس و خودآموزی و سائر مهارت‌های دیگرشان نیز رشد می‌کند.

مبنای اول ما این است که باید رشد همه جانبه داشته باشیم و الا بعد از یک مدت، به موجودی تبدیل می‌شویم به نام گودزیلا! یک درنده وحشی که کله بزرگی دارد و اگر بار کله‌اش روی خودش یا دیگری بیفتد، خود و آنها را نابود خواهد کرد!

ما به دنبال تربیت دایناسور نیستیم. به فکر ساختن کله‌گنده‌های خود نساخته نیستیم. به فکر تربیت انسان هستیم و این درس هم بهانه‌ای باید باشد برای تولید محصولی به نام انسان که صرفاً یک بُعد او، کله اوست! این برنامه‌های آموزشی هم بهانه‌ای برای انسان‌سازی است تا افراد عمل به دانسته‌هایشان را و رسالت محوری را و صبر و فداکاری را و رضا و یقین را و رهایی از اسارت‌ها را و مجاهده با نفس را در این بستر تمرین کنند و به بهانه آموزش و تحصیل، ساخته شوند.

این هدف ماست و حتی آموزشمان را متناسب با این هدف برنامه‌ریزی کرده‌ایم که در آموزشمان، بستر امکان‌پذیر رشد همه جانبه‌ای فراهم شود.

اگرچه عنوان کار ما آموزش است ولی سعی کردیم در آموزش خود بستر تربیتی فراهم کنیم به صورتی که صرف و نحو و اصول فقه و رجال هم بخشی از نیازهای تربیتی مخاطب را فراهم کند.

علاوه بر این هدف ما، حتی در بحث علمی، تقویت همه جانبه است و نه تک بُعدی. اینکه مخاطب ما صرفاً به مباحث مسلط شود و بتواند آنها را تدریس کند، برای ما کافی نیست. لذا اگر ما به دنبال آموختن صرف بودیم، طبیعتاً بستری که فراهم می‌کردیم مجموعه‌ای صوت و آموزش‌های چند رسانه‌ای بود که مخاطب به سبک «هلو» و شیرین و جذاب، هر آنچه لازم است، به سرعت بیاموزد و عملاً برنامه به صورت کاملاً یک طرفه تنظیم می‌شد. اما ما به دنبال چنین چیزی نیستیم و لذا در مراحل مختلف آموزش، برای تقویت انواع و اقسام مهارت‌های تحصیلی مخاطب خود برنامه داریم تا هم یادگیری‌اش بالا برود و هم خود آموزی‌اش! هم فهمش تقویت شود و هم بیانش و هم قلمش. هم علمش رشد کند و هم عملش! البته یقیناً اگر خود مخاطب از جانب خود، همکاری لازم را نداشته باشد و عملاً بستر تعاملی لازم شکل نگیرد، هیچ یک از این اتفاقات رخ نخواهد داد ولی ما بنای کار را به این سبک گذاشته‌ایم و خود فرد باید بر اساس اختیار خود به تصمیم برسد و همکاری و تعامل سازنده را با ما، ایجاد کند و برنامه‌ها را مو به مو، با دقتی که باید با نظارت خودش اجرا کند و البته سعی ما این است که پشتیبانی‌های لازم را نسبت به او داشته باشیم.

علاوه بر این، آموزش‌ها باید جامع باشد به صورتی که هر یک از آن‌ها بخشی از پازل دین شناسی افراد را که بناست، در بخشی از زندگی ایشان تأثیر مستقیم بگذارد تکمیل کند.

مبنای دوم: در کنار و مؤثر در همه

اگر در پایان دوره به جایی رسید که شخص می‌فهمید و فهمش را بیان می‌کرد و بر اساس آن قلم می‌زد و به آن عمل می‌کرد و می‌توانست ادامه مسیر را خودش بپیماید، ما به هدف رسیده‌ایم و چنین کسی ان شاء الله جای خود را پیدا خواهد کرد و احتمالاً اگر هم به هر یک از این مراحل نرسد به همان اندازه که نرسیده است، در جایگاه ضعیف‌تری نقش آفرینی خواهد کرد! برنامه حوزه برای همه، در کنار برنامه‌های رسمی زندگی افراد است و به گونه‌ای تنظیم می‌شود که اگرچه در تمامی ابعاد زندگی آنها تأثیر بگذارد ولی به هیچ وجه، خود آن یک برنامه رسمی تلقی نمی‌شود.

وقتی برنامه‌ای رسمی شد، باید زمان معین داشته باشد! باید جبر داشته باشد! باید مدرک داشته باشد! اما این طرح هدفش از پایه این است که بر محور توانمندی فرد باشد و فرد با اختیار خود در کنار برنامه‌های دیگرش با خود بجنگد و وقت بگذارد تا جواب نیازهای خود را از دل آن برنامه بگیرد.

اگر برنامه حوزه برای همه، چنین ماهیتی داشته باشد، یک برنامه و طرح زنده است که افراد با آن زندگی می‌کنند و ابعاد زندگی خود را با آن، تنظیم می‌کنند! اما اگر هر مقدار از این فضا فاصله گرفت، به انحراف کشیده شده است و به طرح‌های مرده در این گوشه و آن گوشه، شبیه خواهد شد.

مبنای سوم: تأکید بر محور محتوایی در کنار ابزاری

یکی از آفت‌های آموزش حوزه عملیه رسمی این است که تقریباً بیش از ۹۰ درصد آموزش‌های آن، بیش از آنکه بر محور محتوای دین و دین‌شناسی، تنظیم شده باشد، بر محور ابزارهای دین‌شناسی متمرکز شده است. ابزارها اگرچه مهم هستند ولی به نظر می‌رسد حتی زنده و واقعی شدن آنها نیازمند پیاده شدن در بستر محتوا و متن دین است و اگر این مسیر کمرنگ شود، خود ابزارها هم تخیلی می‌شوند و حتی از ماهیت ابزاری خود فاصله می‌گیرند و مشابه این داستان غم‌انگیز را کم و بیش در علم اصول فقه و ادبیات عرب و گاهی فلسفه و منطق مشاهده می‌کنیم.

در برنامه حوزه برای همه، از دو جهت، خلاف آن چیزی که در حوزه رواج دارد عمل می‌کنیم و اتفاقاً بیشتر تأکید را بر محور محتوا و متن دین قرار می‌دهیم. جهت اول همان است که در سطور پیش بیان کردم و جهت دوم این است که بسیاری از مخاطبین طرح حوزه برای همه، نیازشان به ابزار از مجتهدین کمتر است و همین مقدار که با کلیت ابزارها آشنا شوند برای ایشان کفایت است. البته برنامه حوزه برای همه، برای کسانی که به دنبال اهداف والاتر و اجتهاد با کیفیت هستند نیز بسته‌هایی را پیشنهاد میکند.

مبنای چهارم: زمان کم و کیفیت بالا

یکی از مبانی ما این است که باید تا امکان دارد زمان آموزش را کاهش دهیم و در عین حال کیفیت را بالا ببریم. برای این منظور ما از نکاتی روشی استفاده می‌کنیم که از منظر شما می‌گذرانیم.

نکته صفرم: مهمترین اصل روشی برای افزایش سرعت و تعمیق! : روش چاه و رودخانه

یکی از اساتید از مرحوم آیت الله بهجت نقل میکردند که ایشان میفرمودند طلاب در زمان ما دو دسته بودند. طلبه‌های سامرائی و نجفی. طلبه‌های سامرائی مشهور بودند به رودخانه که منظورشان این بود که دانش وسیعی دارند ولی عمق بسیار کمی دارند. طلبه‌های نجفی هم مشهور بودند به چاه کن. یعنی عمق زیادی دارند ولی وسعت اطلاعات کم.

بعد آن استاد میفرمودند که روش درست درس خواندن این است که ابتداء انسان در هر مطلبی یک دانش رودخانه ای و کلی کسب کند و بعد در مکانهای لازم چاه های لازم را حفر کند.

این کار چند فائده دارد:

اول اینکه عمق زیادتر میشود زیرا که دانش وسیع، ابزار و آلات حفر کردن به انسان میدهد که چاهها را بسیار عمیق میکند.

دوم اینکه این کار انسان را از کندن چاههای بی ثمر رهایی میدهد. شخص بعد از کسب دانش کلی است که میفهمد کجا باید چاه حفر کند و کجا لازم نیست و چه بسا قبل از آن در جاهایی چاه بکند که لازم نیست.

سوم اینکه به کار بسیار سرعت میدهد. چهارم اینکه دانش انسان را شبکه ای و سیستمی میکند.

کم نبودند دوستانی با استعدادهای بسیار قوی که مثلا از دانشگاه شریف آمده بودند حوزه ولی بعد از یک سال سیوطی خواندن عمق سیوطی ۲ ماهه من را نداشتند. علتش هم همین مسأله بود که دو ماه سیوطی بنده، یعنی یک بار کل سیوطی را خواندن و دو بار از اول تا آخر حفر چاه. آنها آمده بودند در مباحث بیخودی مثل علل اعراب و بناء دو ماه فکر کرده بودند ولی بنده که جلوتر مسیر را دیده بودم دریافته بودم که دانستن چنین مطلبی در مسیر اجتهاد به هیچ وجه تأثیر گذار نیست و از آن سو چاههایی که حفر کرده بودم به واسطه اصول و فقه و فلسفه خواندن عمیق تر شده بود و حال آنکه دوستان عزیزی که ذکر کردم یک سال بدون ابزار با انگشت مشغول حفر بوده اند. خیلی به زحمت افتاده بودند ولی ثمره کارشان کم بود. روش چاه و رودخانه می گوید هر کاری را باید در زمانش انجام داد! وقتی بیل پیدا کردی، بیا چاه بکن! تو در زمانی که قاشق چایی خوری داری، وقت زیادی را برای گود برداری اختصاص می دهی ولی به نتیجه کمی می رسی! فعلا به عمق ابتدائی اکتفا کن و صبر کن تا به بیل مکانیکی برسی!

البته باید باور کنیم که ما هرگز نمیتوانیم تمام حدود علم را خاک برداری کنیم. لذا فخذ من کل شیء احسنه (پس از هر چیز احسن آن را برگزین).

روزگاری گمان میکردم که میتوانم در تمام محدوده های علوم عمیق شد ولی بعدها فهمیدم حتی در خصوص علوم اسلامی هم امکان پذیر نیست. بله تخصص در اصلترین علوم حوزوی امکان پذیر است ولی تخصص گودبرداری نسبی است و تا عمقهای چاه نفت فاصله بسیار است.

این اصل از اهم اصول تحصیل و مدیریت زمان است که چه استعدادهایی به خاطر رعایت نکردن آن تلف شده اند. چه بسیار هستند که طلاب را چنین توصیه می‌کنند که به جای تحصیل طولی، عرضی تحصیل کنید! به جای اینکه سریع پایه یک و دو و سه تا ده را سپری کنید، همان پایه یک را با خواندن کتب دیگر در همان زمینه دروس پایه یک، عمیق کار کنید! این توصیه به نظر من معنایش این است که به طلبه بیچاره می‌گویند شما با قاشق چای خوری، چاه بکن! بیچاره را فقط به زحمت انداخته‌اند! اما من به او می‌گویم طولی تحصیل کن و بعدا برگرد این درس‌ها را با ابزارهای جدیدی که از سال‌های بالاتر به دست می‌آوری از نو تدریس کن و در کنار آن کتب دیگر را هم بخوان! این طوری علاوه بر نشاط بسیار بالای علمی برای طلبه و احساس موفقیتی که به او دست می‌دهد، ده‌ها برابر بیشتر از عمقی که اگر یک سال وقتش را در پایه اول تلف می‌کرد به دست می‌آورد، در طول مدتی شاید کمتر از یک دهه آن زمان، به عمق به مراتب بیشتری می‌رسد! فاعتبروا یا اولی الابصار.

نکته اول: اجتناب از اطراد در استطراد و اکتفا به زمینه آماده کننده

تا به حال دیده‌اید اساتیدی را که یک شعر سیوطی را بعد از شرح اینکه چرا این شعر در اینجا آمده است و شاهد بر چه مطلبی است، چندین جلسه در مورد آن شعر بحث می‌کنند؟! آیا تا به حال اساتیدی دیده‌اید که در الموجز، ۲۰ جلسه مقدمه «فلسفه اصول» بگویند و مطالب به ظاهر عمیقی از آینده را قبل از ورود به کتاب به طلبه تدریس کنند؟! آیا تا به حال اساتیدی دیده‌اید که در بحث معانی مفردات صمدیه، یک دور باب اول مغنی را تدریس کنند؟! آیا تا به حال اساتیدی دیده‌اید که در شرح یک خط کتاب، ده جلسه سخن بگویند؟

یکی از معضلات بسیار عظیم در روش تدریس‌های متعارف آقایانی که در فضای فعالیت تحصیلی روشمند فعالیت می‌کنند، عدم رعایت همین اصل است. «اطراد در استطراد» اصطلاحی است که از عبارتی در کتاب کفایه بر گرفته شده است. منظور از این عبارت این است که به قدری در تدریس، به مطالب حاشیه‌ای و خارج از متن، که قرار است در آینده در کتب بعدی خوانده شود، اشاره می‌شود، که گویا رسالت اصلی این استاد، تدریس کتب بعدی است و نه کتاب حاضر! به قول یکی از دوستان گویا استاد می‌گوید: علیکم بالحواشی لا بالمتون!

گویا شرح حال کلاس این طور است که استاد هر از چندی به حواشی (یعنی متن کتاب!!!) نیز می‌پردازد!! بنای کلاس به مطالبی خارج از متن کتاب است که آن‌ها اصل هستند.

به نظر می‌رسد در تدریس روشمند، باید استاد تمرکز خود را بر چند چیز قرار دهد:

اول: بیان کاربرد مطالب کتاب و ایجاد انگیزه واقعی (نه موهوم) برای طلبه. این کار باید در سراسر فرآیند تدریس کتاب لحاظ شود تا هر لحظه انگیزه مخاطب حفظ شود.

دوم: تبیین بی‌کم و کاست خود متن، و نه مطالبی که قرار است در آینده آموخته شود.

سوم: اشاره به زیر بناهای هر مطلب و اینکه چه شده است که مطلب موجود در اینجا شکل کنونی را به خود گرفته است. گاهی این کار با اشاره به تاریخچه و گاهی از روش‌های دیگر محقق می‌شود.

چهارم: اشاره اجمالی به مطالب پیشرفته‌تر، صرفاً در حد ایجاد آمادگی ذهنی برای مخاطب. این مطلب را در اصول بعدی شرح خواهیم داد.

سرّ حذف مطالبی که قرار است در آینده خوانده شود، نیز این است که دو بار وقت طلبه را به آموختن آن مطلب نگذرانیم. در ضمن معمولاً طلبه مبتدی (که در حال خواندن کتاب پایین‌تر است) برای رسیدن به ساحتی که مطالب کتابهای بالاتر را درک کند، نیاز به سپردن وقت بیشتری نیز دارد که این نیز به نوبه خود کم‌کننده سرعت کار است. همچنین باید توجه داشت که بسیاری از برداشتهای استاد بعدها به طور تفصیلتی بدون سپری شدن وقت ویژه برای طلبه نخبه حاصل خواهد شد و در واقع کاری که استاد می‌کند، گرفتن وقت طلبه برای حاصل شدن چیزی در وجود مخاطبش است که وقت آن که برسد، خود به خود ظاهر خواهد شد، بلکه به طور تفصیلتی و عمیقتر و چه بسا جهت‌دهی استاد سبب محدودتر شدن تحقق آن در آینده نیز بشود.

البته همانطور که عرض کردم، اشاره به اقوال مهم در مسأله یا برخی مطالبی که در آینده خوانده می‌شود در حد «خیس خوردن ذهن مخاطب به آن» پدیده نیکویی است ولی طبیعی است که چنین چیزی وقت چندانی از درس را به خود نمی‌گیرد.

همچنین باید توجه داشت که معمولاً یکی از پدیده‌هایی که در دروس حوزه بسیار مشاهده می‌شود این است که به دلیل طولانی شدن مدت زمان تدریس کتب، گاهی «سیر تا پیاز» مطلبی در چند نوبت تکرار می‌شود و جالب اینکه هر بار نیز برای طلبه تازگی دارد!! منشأ چنین پدیده‌ای نداشتن برنامه ویژه برای تثبیت مطلب و نیز شبکه‌ای نبودن ارائه محتوا در روش «اطراد در استطراد» است! وقتی اطلاعات به صورت غیر شبکه‌ای به مخاطب منتقل شود، ماندگاری آن بسیار کم خواهد شد. همچنین هدفمند نبودن تعامل با متن در روش «اطراد

در استطراد» نیز مسأله‌ای دیگر است که آفت‌هایی ایجاد می‌کند که در اصول آینده به آن خواهیم پرداخت. در آنجا عرض خواهیم کرد که تدریس یک خط در ده جلسه، ممکن است درست هم باشد و تنها در صورتی نادرست است که مصداق «اطراد در استطراد» باشد و نه هنگامی که در راستای تعمیق همسو با غرض از تدریس آن درس باشد.

نکته دوم: ریشه یابی اقوال و تبیین آن‌ها در طرح زمینه واحد

استاد جلسه اول را به تبیین نظر شیخ انصاری رحمه الله در حجیت ذاتی قطع پرداخت. جلسه دوم به نظر صاحب کفایه گذشت. جلسه سوم به نظر نائینی و جلسه چهارم به نظر آ شیخ محمد حسین اصفهانی و جلسه بعد به نظر مرحوم علامه طباطبائی در حاشیه کفایه. الحمد لله در هر جلسه تنها نظر بزرگواران تبیین می‌شد و به اشکالات ناظر به هر یک و ان قیل و قلت های مطرح شده پرداخته نمیشد. جالب اینکه بعد از جلسات اول، نیم جلسه هر جلسه به تبیین و نیمه بعدی آن به ان قیل و قلت پرداخته میشد. خلاصه بحث حجیت ذاتی قطع، یک ماه در درس خارج استاد فلان به طول انجامید!

این شرح حال یک درس خارج ساده است که به قول خود استاد، یک چندم مطلب هم در درس گفته نمیشد!

اگر با چنین پدیده‌ای مواجه شده‌اید حتما مطلب ما را بخوانید تا سرّ کوتاه شدن این درسها را بدون کم گذاشتن در محتوایش عمیقا درک کنید و از آن بهره ببرید.

گاهی استاد به شبکه ارتباطی بین مطالب دست نیافته است و یا حداقل به قدرت تبیین این شبکه دست نیافته است و این سبب میشود که هر قول را که بخواهد توضیح بدهد، مجبور شود از «بدایه تا نهایه» اش را جدا جدا توضیح دهد. طبیعتا توضیح هر قول یک جلسه به طول می انجامد. در مقام بیان اشکالات نیز این اتفاق ضرب در چند و به توان چندین خواهد رسید و طلبه با پدیده چند ماهه شدن برخی از مباحث خارج اصول میشود! البته این مطلب صرفا در خارج اصول نیست بلکه در دروس دیگر نیز کم و بیش رخ میدهد.

اما وقتی استاد به نظام شبکه ای مباحث دست پیدا کند و قدرت بیان آن را نیز داشته باشد، کل مباحث را در قالب یک «زمینه» مطرح می‌کند که آن زمینه دارای چندین پرسش نانوشته مباحث که دوران کل مباحث حول محور آنهاست، آشکار میکند و بعد با پاسخهای آری یا خیر، یا چیزی شبیه به آن، تمامی اقوال را در زمینه واحد مطرح می‌کند.

به عنوان مثال در بحث اصالت وجود در زمان ما حداقل ۵ قرائت مختلف نسبت به مسأله بین معاصرین وجود دارد. نظر استاد فیاضی و استاد یزدان پناه و جناب علامه طباطبائی و جناب آ مصباح و جناب استاد عبودیت این ۵ نظر هستند. خلاصه این اقوال برای کسی که ارتباط اقوال را کاملاً درک کرده است چنین است: این اقوال یا قائل به وجود ماهیت در خارج هستند یا نیستند و هر یک از اینها یا ماهیت را امر عدمی و حد وجود میداند و یا اینکه ماهیت را امر وجودی میداند.

قولی که ماهیت و وجود را در خارج موجود میداند و ماهیت را امر وجودی میداند، قول جناب استاد فیاضی و جناب استاد یزدان پناه است.

قولی که ماهیت را در خارج موجود ولی صرفاً عدمی میداند از برخی از عبارات علامه طباطبائی استظهار میشود.

قولی که ماهیت را در خارج موجود نمیداند ولی امر عدمی نیز آن را نمیداند، قول استاد عبودیت است.

قولی که ماهیت را در خارج موجود نمیداند و آن را امر عدمی میداند، قول آ مصباح است.

فرق بین قول اول و دوم نیز در نکات عمیقی است که اینجا بنای شرحش را ندارم.

میبینید، که بحثی مثل اصالت وجود با آن پیچیدگیها و ظرافتهای اقوال به چه سادگی میشود در چند سطر توضیح داده شود. کافی است اصل معنای وجود داشتن یا نداشتن در خارج و نیز اصل معنای عدمی یا وجودی داشتن ماهیت شرح داده شود و بعد به راحتی در همین زمینه، همه اقوال موجود در مسأله شرح داده شود.

یعنی اقوال متعدد در شبکه واحدی طرح شود و نه در عرض هم در نظامها و زمینه های در عرض.

این کار که نوعی مهندسی مباحث علمی نیز هست، نیازمند اولاً فهم عمیق محتوا در وجود استاد و در مرحله بعد تلاش استاد برای ارائه قوی و روشمند مباحث است که با وجود اینکه مقداری نبوغ میطلبد، امری است که تا حد زیادی قابل اکتساب است.

در واقع باید برای دستیابی به این روش، مسأله توسط استاد ریشه یابی شود. نمونه عمیقی از این روش را در نوشتاری تحت عنوان «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» به تفصیل نشان داده ایم. آن نوشتار با قدرت بسیار زیادی سؤالهای ناخود آگاه اصولیین را در ذهن شما زنده میکند و کمک میکند که شما با سیر سؤالات خودتان نظریه تک تک اصولیین را تولید کنید بدون اینکه از قبل آن نظریه ها را شنیده باشید.

این فرآیند، مرحله ان قیل و قلت را نیز کلا حذف میکند. توضیح اینکه شأن بزرگان معمولا اجل از این است که در صورت استدلال اشتباه کنند. معمولا با پیگیری نظریات بزرگان در می یابیم که آنها در گزاره هایی بسیار اولیه با یکدیگر اختلاف نظر دارند که معمولا هر طرف، آن چه را که فکر میکند بدیهی نیز میدانند! با آشکار شدن آن مقدمات اولیه، تا انتهای راه به سرعت پیموده میشود و فرآیند اشکال و جواب صرفا در مرحله گزاره های اولیه است که باید نشان داد چرا درست یا غلط هستند که همانطور که عرض کردم معمولا ادعای بداهت آنها در کلام بزرگان نهفته است و وظیفه استاد این است که روشن کند چرا آن بزرگ به بداهت گزاره ای غلط قائل شده است!

مثالهای بسیاری از این مسأله در «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» قابل مشاهده است.

نکته سوم: جدا سازی تمرین و تکرار و مجموعه روش های تثبیت از تدریس

پیشتر در اصل اول عرض کردیم که متأسفانه در حوزه برنامه جدی برای تمرین و تکرار و مجموعه اموری که سبب تثبیت و تسلط محتوا میشود، چندان وجود ندارد. شاید ده سالی باشد که رسم شده است برخی از مدارس کلاسهای کارگاهی نیز اجرا میکنند که خودش معضل دیگری است که نمیخواهم اشکالاتش را مطرح کنم ولی از این جهت که گامی در راستای تثبیت (و کاربردی کردن دانش) است، قابل تقدیر است ولی به دلیل اشکالاتی که دارد، در بسیاری از موارد نبودنش بهتر از بودنش است.

اینها سبب میشود که بسیاری از اساتید تلاشی به منظور تحقق تثبیت در ضمن فرآیند تدریس میکنند که خود نیز سبب میشود که فرآیند تدریس بسیار طولانی شود. توصیه بر این است که چنین کاری جز در کلاسهای فردی رخ ندهد، زیرا در کلاسهای جمعی سبب تضییع وقت بیشتر کار کرده ها و با استعدادترها میشود که خود جرمی آشکار است که روز قیامت جوابی باید برای آن دست و پا کرد. بله در کلاسها فردی بر اساس صلاح دید استاد و رضایت شاگرد، اتفاق خوبی است ولی در فضای جمعی معمولا سبب اتلاف عمر برخی و از طرفی از بین بردن انگیزه کار بیرون کلاس در وجود طلبه پرکار تر شود زیرا میبیند که کلاس شرکت کردن تنها در صورتی برایش نفع دارد که خودش بیرون کلاس کار نکند! یا به عبارت دیگر میبیند که اگر زحمت بیرون کلاس را نکشیده بود نیز در کلاس به محتوا دست می یافت.

ما در تدریس خود در صوتهای مختلف، تا حد امکان مرور و فرآیند تثبیت را حذف کرده ایم و جز در مواردی که فهم آن مطلب ارتباط مستقیم با سابق ندارد، از مرور مطالب پرهیز کرده ایم.

نکته چهارم: ادغام حداکثری فرآیند تطبیق و توضیح

معمولاً رسم بر این است که اساتید حوزه ابتدا مطلب را از بیرون شرح می‌دهند و بعد در ضمن متن نیز آن را تطبیق می‌کنند. اما همه مطالب در درجه یکسانی از سختی نیستند. برخی از مطالب در صرف فرآیند تطبیق، قابل فهم هستند و نیاز به سپردن وقتی خارج از متن در آن نیست. همچنین امثله گاهی سبب فهم عمیقتر و البته سریعتر متن نیز میشوند و حال اینکه در توضیح تئوری مطلب چنین اتفاقی رخ نمیدهد.

جالب تر اینکه در بسیاری از دروس مشاهده میکنیم که استاد ابتداء یک پاراگراف را به زبان عربی میخواند و بعد مطلب را از بیرون شرح میدهد و بعد به تطبیق عبارت میپردازد! مرحله اول گرفتن آشکار وقت طلبه است. طلبه اگر میخواهد پیش مطالعه کند، قبل از کلاس چنین میکند. خود استاد نیز باید از پیش بر مطلب مسلط باشد و نه اینکه با خواندن پاراگراف سر کلاس تازه یادش بیاید بحث بر سر چیست. لذا حکمت واضحی برای خواندن متن در مرحله اول یافت نشد.

نکته پنجم: استفاده از ابزارهای کمک آموزشی (نرم افزارها-تخته- نمودار-...)

گویا برخی از اساتید قسم خورده اند که از جایشان بلند نشوند. برخی هم قسم خورده اند که از ابزارهای پیشرفته استفاده نکنند و برخی هم قسم خورده اند که مطلب را مرتب و نموداری نکنند. برخی هم عذر موجه کمردرد یا چشم درد و امثال آن را دارند و لذا بلند نمی‌شود و از تکنولوژی استفاده نمی‌کنند و ...

نرم افزارها بسیار مفید هستند. هم نرم افزارهای حوزوی مثل نرم افزار نور و امثال آن و هم نرم افزارهای عمومی مثل **Onenote** و **MindMapper** و سایر نرم افزارهای نقشه های ذهنی و نرم افزارهای ارائه مطلب و نرم افزارهای ویرایش صدا و نرم افزارهای صفحه آرایی و بسیاری از نرم افزارهای دیگر که هر یک از جهتی به آسان شدن فرآیند تحصیل و تسریع آن کمک میکنند.

اگر نرم افزارهای نور نبود، بنده که الان شاید نزدیک به ده کتاب نوشته ام، حداقل برخی از آنها بدون نرم افزار چند سال به طول می انجامید به طوری که شاید دو سه کتاب، به اندازه کل عمر حوزوی بودن بنده وقت می‌گرفت.

معمول نوشته های بنده در حدود ده-پانزده روز نوشته شده است! نوشته هایی که برخی باور نمیکنند کمتر از دو سال وقت گرفته باشد. بیشترین زمانی که یکی از کتب وقت گرفت، کمتر از ۵۰ روز بود. کتاب «شرح و تحقیق طب الائمه» به همراه مقدمه ای روشمند در فرآیند دستیابی به طب اسلامی» کمتر از ۵۰ روز از بنده وقت

گرفت تنها نزدیک به ۱۶۰ کتاب حدیثی و طب قدیم و ... استفاده شده است که به نظرم فقط خواندن بدون فیش برداری آن کتب، شاید بیش از ده سال وقت می‌گرفت ولی در مدت کمتر از ۵۰ روز این فرآیند انجام شد. یکی از مهمترین نکات در تسریع این فرآیند همین قدرت تعامل و به کارگیری از نرم افزارهای مختلف در فرآیند تحقیق است. انصافاً این نرم افزارها فوق العاده سرعت می‌بخشند. بعد از مقداری منبع شناسی و قدرت تعامل با نرم افزارها، مراحل بعدی بسیار سریع محقق خواهد شد. در تدریس نیز همین طور است. پیدا کردن مثال‌های زنده برای بحث‌های مختلف و بسیاری مباحث دیگر در حال تدریس و نشان دادن اصل کتب و نقل قول‌ها در کوتاه‌ترین مدت و تقویت روحیه پژوهش در مخاطب، تنها گوشه‌ای از فوائد استفاده از نرم افزارهاست.

نکته ششم: هدفمند کردن تدریس

اگر در هر کتابی روشن شود که در آن به دنبال چه هستیم، می‌دانیم که در هر قسمت به دنبال چه می‌گردیم و فرآیند تدریس سریعتر خواهد شد. وقتی بدانیم در کتاب سیوطی به دنبال تقویت متن خوانی هستیم و نه قواعد، زاویه توجهات ما به مباحث متنی بیشتر خواهد شد و از طرفی توجه به قواعد با زاویه مرور و تعمیق خواهد بود. چرا باید کتابی مثل کفایه خوانده شود؟ آیا قرار است طلبه در پایه ۹ و ۱۰ تقویت متن خوانی داشته باشد؟! اگر مطلب اصولی اهمیت داشته باشد، چه اهمیتی دارد که به دقت به بررسی متن کفایه پردازیم؟

اگر هدف ما از خواندن شعری در کتاب مغنی، بررسی این است که این شعر شاهدی بر مطلب نحوی گفته شده است، آیا بررسی مفصل مفردات آن لازم است؟ آیا خواندن صدر و ذیل شعر در دیوان او اهمیت دارد؟

آیا اگر بدانیم هدف ما در منطق در سطح مقدماتی (قبل از فلسفه خوانی) صرفاً آشنایی و تسلط بر اصطلاحات به منظور فهم کتب است، آیا ساعت‌ها خود را با اصطلاحات منطق موجهات که تقریباً در هیچ جا از کتب حوزوی به کار برده نمیشود مشغول میکنیم؟ (تنها اصطلاح اصطلاح اقسام امکان و ضرورت ذاتی و ازلی آن هم بیشتر در کتب فلسفی رواج دارد)

اگر کسی بداند که هدف از لمعه صرفاً آشنایی با یک دوره فقه شیعه و اقوال در آن است، آیا با دست خالی از ابزارهای اصولی و حدیثی و ... به سراغ استدلال‌های عمیق فقهی میرود یا اینکه صرفاً وقت خود را به همین تسلط بر محتوای فقهی و فضای اقوال یک دوره فقه خواهد کرد؟

فهم عمیق هدف ما از خواندن هر کتاب، فرآیند مطالعه آن کتاب را بسیار تسریع خواهد بخشید.

نکته هفتم: تدریس لایه‌ای

بسیاری از مباحث دروس حوزوی چندین لایه دارد و اگر بخواهیم از اول مطلب نهایی را بگوییم، علاوه بر پیچیدگی بسیار و دیر فهم شدن مطلب و نیاز به تکرار زیاد مطلب، معمولاً در نهایت فرآیند تدریس را بسیار طولانی می‌کند اما روش تدریس لایه به لایه، علاوه بر آسان فهم شدن مطلب و درجات آن، سرعت تدریس بسیار افزایش پیدا میکند. نمونه‌ای از این سبک تدریس را می‌توان در «مهندسی معکوس مباحث اصول فقه» در مبحث حکومت و ورود مشاهده کرد که مطلب را لایه‌های متعددی تبیین کرده‌ایم.

تدریس لایه‌ای چیزی شبیه به کشیدن گنگ و تاریک تصویر و آرام آرام به شاخ و برگها و ظرافتهای آن افزودن است.

نکته هشتم: حداقلی کردن شرح محتوای نادرست

بسیاری از مطالبی که در کتب قدیمی حوزوی مشاهده می‌شوند، امروزه کاملاً رد شده‌اند و نیاز چندانی به طرح و بررسی ندارند. بنده مخالف مطرح نکردن این مباحث هستم، زیرا حداقل فائده تاریخی دارند و اینکه بدانیم چه مباحثی در حوزه بوده است، بسیار مهم است، هم به جهت فهم تاریخ علم و هم به جهت فهم عبارات کتب قدیمی و هم به جهت واقع نگری علمی به اینکه مطالب حوزوی ممکن است صدها سال به صورت باطل بین علماء معروف باشد.

اما به نظر می‌رسد، نیازی نیست که این مطالب را به صورت تفصیلی و با فروعات آن مطرح کرد، بلکه باید اصل مدعای آن و ریشه آن را عمیقاً و به همراه دلیل به صورت کامل مطرح کرد و اصل آن را عمیقاً رد کرد تا طلبه مقلد کسی نباشد و دقیقاً به وجه قول و رد آن مسلط شود ولی فروعات نیاز به بررسی جدی ندارند و می‌توان به تنها فهم عادی متن اکتفا کرد. به عنوان مثال مباحث علل اعراب و بناء بر پایه تفکر تکوینی به زبان است که امروزه به وضوح باطل شده است و لذا نیازی نیست که این مباحث را با تمام فروعات و جزئیات بررسی کرد، بلکه به عنوان مثال در کتاب سیوطی در حدی که هدف تقویت متن خوانی محقق شود، از روی عبارات گذشت.

نکته نهم: تهیه جزوه متناسب با محتوای تدریس

بسیاری از مطالب هستند که واقعا نیازی به تدریس ندارند و با مطالعه شاگرد به بهترین نحو محقق میشود و واقعا نیازی به درس گرفتن آنها نیست. چرا این مباحث باید تدریس شوند؟

البته ما در تدریس کتب مختلف، برای اینکه بعدها انگ نخوریم، مجبور شده ایم که کل کتاب را تدریس کنیم تا بتوانیم بگوییم که «کل سیوطی» «کل اصول مظفر» بدون جا انداختن او، در مدت زمانهای گفته شده تدریس شده‌اند ولی واقعیت این است که در بسیاری از این مباحث نیازی به تدریس نیست و با صرف مطالعه طلبه، کار به بهترین نحو محقق خواهد شد و عمر استاد و طلبه کمتر تلف خواهد شد.

این جزوات علاوه بر کمک به بهبود فرآیند تثبیت مطلب و تعمیق محتوا، فائده بسیار مهم دیگری نیز دارند. استاد، معمولا وقت محدودی دارد و نمیتواند در تمام روز وقتش را در اختیار طلبه قرار دهد. این جزوات و فایل‌های کمک آموزشی مطالعاتی یا صوتی، میتواند سرعت تحصیل طلبه را بالا ببرد به این صورت که به صورت منظم در خارج از وقتی که با استاد روزانه دارد، به این سیر پردازد و به صورت برنامه ای در عرض، سرعت کار خود را بالا ببرد.

نکته دهم: برداشتن قید محدودیت زمانی جلسه

یکی از مسائلی که سبب کند شدن تدریس میشود محدودیت وقت جلسه است. در مباحثی که فروع زیادی دارد، استاد زحمت زیادی میکشد و در یک ساعت مطلب را به جایی میرساند و فردا مجبور است وقت معتنا به ای را صرف مرور مطلب سابق کند تا طلبه به موقعیتی برسد که بتواند مطالب جدید را بفهمد. اگر محدودیت وقت جلسه نباشد، استاد در یک جلسه صفر تا صد مطلب را میگوید و بعدا نیاز به تکرار توسط او نیست و صرفا خود طلبه به مرور محتوا میپردازد. در برخی از رشته های دانشگاهی نیز این سبک در درسهایی که شاخ و برگ بسیار دارد، این روش متداول است. مثلا در رشته پزشکی ۱۶ واحد درس قلب را به عنوان مثال در تنها چند هفته به صورت متمرکز با ساعات طولانی در روز، می گذرانند.

نکته یازدهم: کد گذاری

این یکی از روش‌های بسیار مؤثر در تقویت ماندگاری و حتی سرعت آموزش در مطالبی است که حفظیات بسیاری دارند. کد گذاری روشی است که با اتصال محتوای آموزشی به یک داستان به یاد ماندنی (حتی الامکان چندان آور و خنده دار و عجیب) مطلب را گره میزنیم و قوت ارتباط بین محتوا و داستان سبب میشود که

مطلب بهتر به حافظه سپرده شود و مرور کمتری بخواهد. ابتداء به نظر میرسد که این روش، سرعت تدریس را کاهش دهد ولی دقیقا به عکس است، زیرا نیاز استاد به مرور را بسیار کم میکند. مرورهایی که چاره ای از آنها نیست، با این روش بسیار سرعت میگیرند.

البته لازم به ذکر است که این روش، از جهاتی تربیتی مشکلاتی دارد که بنده راهکار حل آن را دارم ولی شرح مشکل تربیتی و چگونگی راهکار صحیح، شرحی مفصل می‌طلبد و لذا فعلا اینجا متعرض آن نمی‌شوم.

نکته دوازدهم: تطبیق متن بر مثال

در بسیاری از متون حوزوی، محتوایی سنگین بیان میشود که فهم آن بدون مثال بسیار مشکل است و بعد برای آن مثالی آورده میشود. معمولا اساتید محتوا را به زحمت توضیح میدهند و کسی نمیفهمد. بعد در مثال که تطبیق شد تا حدی فهم حاصل میشود و بعد دوباره متن را مرور میکنند. اگر از ابتدا محتوا در قالب مثال شرح داده شود و بعد به سراغ محتوای اولیه بروند، مطلب بسیار قابل فهم تر میشود.

البته در اینجا لازم است این تذکر را عرض کنم که ساده کردن تدریس، اگرچه سرعت را بالا میبرد و حتی به کیفیت آموزش آن مطلب خاص میافزاید ولی یک مشکل دارد و آن این است که ذهن طلبه به فهم مطالب ساده عادت میکند و به مرور زمان قدرت فهم مطالب سخت را از دست میدهد. راه حل چیست؟ راه حل این است که استاد با ارائه محتوای مشکل و بالاتر از سطح متن، چه در تدریس و چه در تکالیف و چه در امتحانات، ذهن طلبه را ورزیده کند. به عبارت دیگر به جای به زحمت انداختن طلبه در فهم مطالب آسان، با روش تدریس مطالب مسائل سخت را ساده فهمتر کنیم و در اختیار طلبه قرار دهیم و البته به دلیل سخت بودن ذاتی محتوا، ورزیدگی ذهنی حاصل خواهد شد. به عبارت دیگر، ارائه محتوای ساده در قالبی پیچیده، جز مایوس کردن طلبه ثمره چندانی ندارد ولی ارائه محتواهای پیچیده در قالبی ساده تر به ورزیدگی و حتی رشد طلبه می‌انجامد. گویا ما انرژی طلبه را در جایی که ذاتا مشکل است و نیاز به انرژی دارد خرج میکنیم و نه در جایی که میتوان بدون انرژی چندانی مطلب را فهماند، یعنی ما به جای اینکه انرژی طلبه را بی‌رویه مصرف کنیم، با صرفه جویی در آن، کارایی او را چندین برابر میکنیم زیرا برای او انرژی فعالیت در قسمتهای مشکلتر نیز باقی میماند. علاوه بر این، پروژه محوری که جزو مبانی اساسی ماست که در ادامه می‌آید و نیز تدریس با محوریت فعالیت مخاطب، از اموری است که تا حد زیادی این مشکل را حل می‌کنند.

نکته سیزدهم: تکالیف هدفمند

به طور کلی میتوان سیر آموزش را در چند مرحله بیان کرد. در مرحله اول حفظ است. در این مرحله باید مخاطب قدرت تقلید از شما و بیان محتوای شما را به همان طوری که شما گفته اید داشته باشد. مرحله دوم فهم است. در این مرحله باید شاگرد شما بتواند مطلب را به بیان خودش، بازگو و باز تولید کند. مرحله سوم تجزیه و تحلیل است که در آن باید بتواند به ملازمات مطلب و ریشه های آن اشاره کند. مرحله چهارم مقایسه است. در این مرحله مخاطب شما میتواند مطلب شما را با آرای دیگر مقایسه کند و وجوه اشتراک و افتراق آن را بازگو کند و به ارتباط شبکه ای بین اقوال دست پیدا کند. مرحله پنجم نقادی است که میتواند در مورد نظریه اظهار نظر کند و در برخی از مقدمات آن خدشه وارد کند یا برای آنها استدلالی بیاورد. مرحله ششم ابداع است که در آن قدرت ایجاد نظریه جدید خواهد داشت. البته این تقسیم بندی از زوایایی نقصانهایی دارد و شامل علوم عملگرا نمی شود در حالی که جنس علوم حوزوی باید به سمت عملگرایی حرکت کند.

همچنین در عرض سیر آموزشی، مخاطب شما نیاز به توانمندی در ملکه پژوهش و تفکر دارد و این نیز دارای مراحل است.

سیر آموزشی کامل باید برای تمامی مراحل دانش و مهارت مخاطب، برنامه داشته باشد. تکالیف یکی از محوریتترین مسائل برای دستیابی به چنین هدفی هستند. اگر تکالیف بر اساس سطح مخاطب تعیین شوند در هر مرحله میتوانند مفید باشند. فرض کنید مخاطبی به مرحله سوم آموزش نرسیده است. طبیعی است که دادن تکالیفی که به او قدرت فهم ملازمات را بدهد مناسب است. اگر این را میفهمید، ولی به مرحله چهارم نرسیده بود، تکالیفی مقایسه ای مفید خواهد بود و اگر به این قدرت رسیده بود، تکالیفی که او را به نقادی وادارد مفید است و اگر به این مرحله نیز رسیده بود، تکالیفی که خلاقیت او را تحریک کند مفید خواهد بود.

همچنین در مهارتها نیز بر اساس قدرت مهارتی او باید تکالیفی داده شود که این توان افزایش پیدا کند. در این مرحله تکالیفی که او را به عنوان مثال مجبور به استفاده از نرم افزارها یا سخت افزارهای پژوهشی کند، بسیار مناسب است. همچنین بر اثر ممارست و تمرین مهارت پژوهشی او افزایش پیدا می کند.

نکته چهاردهم: تسلط محوری

بارها عرض کرده ایم که غالب علوم حوزوی ابزارهای فهم دین هستند و این ابزارها برای طلبه به منزله آچار برای مکانیک خودرو است. اگر مکانیکی آچارهایش در منزل باشد و برای باز کردن هر پیچی از ماشین، محتاج

رفتن به منزل باشد، بهتر است مکانیکی اش را ببندد چون تعمیری ساده ساعتها به طول خواهد انجامید. طلبه ای که ابزارهایش همراهش نباشد، عملاً قدرت پژوهش و فهم دین را نخواهد داشت. با توجه به این نکته آنچه ما در ادبیات و اصول و حدیث شناسی و امثال اینها به دنبالش هستیم، تسلط بر محتوای آموزشی آنهاست و لذا باید در جهات مختلف آموزش از تدریس گرفته تا مطالعه و پژوهش و مباحثه و امتحان، برنامه ای جدی برای دست یابی به این هدف داشته باشیم. تا زمانی که این تسلط تا حد خوبی حاصل نشود، امکان رسیدن به بسیاری از ساحت‌های عمیق مطلب امکان پذیر نخواهد بود.

نکته پانزدهم: امتحانات

همانطور که در اصل پنجم عرض کردیم، آموزش مراحل متفاوتی دارد. امتحان باید برای همه مراحل آموزش، امتحان باشد. آنچه امروزه در امتحانات حوزه رسم است، صرفاً برنامه ای برای مرحله حفظ و نهایتاً بازگویی مطلب است و به ندرت گاهی به مرحله سوم و چهارم نیز میرسد که معمولاً منجر به اعتراض طلاب نیز میشود. البته طلاب حق دارند زیرا آموزشی که به آنها داده شده، متناسب با امتحان گرفتن در سطح ۳ و ۴ آموزش نیست. در تدریس ایده آل اگر امتحان شیرین نباشد (تا سطح ۶ برنامه نداشته باشد) گاهی منجر به یأس مخاطب میشود زیرا میبیند که بسیاری از توانمندیهایش ظاهر نمیشود. جالب اینکه حتی امتحانهای علمی ویژه ای که حوزه بر گزار میکند هنوز در همان سطح اول و دوم مانده است و به سطوح بعدی دست نیافته است.

نکته شانزدهم: فرصت جدی رفع اشکال

یکی از قواعد مهم تدریس این است که حداقل به اندازه وقت تدریس به او فرصت حرف زدن و اشکال کردن و مباحثه با استاد بدهیم. این اصلی بسیار مهم است، زیرا معمولاً هر چه هم که استاد به ظرافتهای مطلب توجه بدهد، برای مخاطب گوشه هایی دارای اشکالاتی هستند که باید حل شود و به مرحله بعد رفت.

نکته هفدهم: منبع شناسی و مواجهه از نزدیک با منابع

یکی از مهمترین نکات در دروس حوزوی این است که انسان بداند چه کتابی برای چیست و اینکه محل یافتن هر دانشی کجاست. از طرف دیگر نکته بسیار مهم دیگر، انس با منابع و مواجهه مستقیم با خود آنها و نه به واسطه نقل قولهای متأخرین است. در تدریس یکی از روشهای مهم تعمیق که البته تا حدی تسریع کننده خیلی از مباحث هم هست، ارتباط مستقیم بر قرار کردن با منابع خصوصاً منابع دسته اول است.

نکته هجدهم: تاریخچه

یکی از بهترین ابزارهای دستیابی به تعمیق بیان تاریخچه هر مطلبی است. وقتی انسان معنای یک قول را بهتر میفهمد که بداند آن قول در چه بستری از تاریخ و با چه زمینه ای ایجاد شده است. این گونه هم میتواند آن را بهتر بفهمد و هم میتواند بهتر نقد و بررسی کند. تاریخچه حتی در علوم عقلی صرف مثل فلسفه و حتی ریاضیات نیز مفید است چه برسد به علوم نقلی.

نکته نوزدهم: تطبیق بر مسائل روز

یکی از مسائل انگیزه ساز که از طرفی موجب تعمیق فهم نیز میشود، تطبیق مسائل خواننده شده بر دغدغه ها و مسائل امروز است که باید در فرآیند تدریس گنجانده شود. در واقع این مسأله هم زیر شاخه ای از مرحله ۴ ام آموزش و هم زیر شاخه ای از مهارتهاست که به دلیل اهمیت ویژه آن را ذکر کردیم.

نکته بیستم: تقویت روحیه آزاد اندیشی

یکی از مهمترین روحیه هایی که یک محقق به آن نیاز دارد آزاد اندیشی است. وقتی انسان در قید و بند اقوال باشد، هیچ وقت نمی تواند حق را ببیند. آزاد اندیشی نه به معنای تقویت روحیه تخریب و نقد است. روحیه تخریب روحیه خوبی نیست. اما آزاد اندیشی روحیه بسیار خوبی است هر چند به تخریب اقوال دیگر بیانجامد. بالاخره هر کسی که که نظری دارد باید همه نظرات دیگر را باطل کند و حال یا نظر جدیدی بدهد یا یک نظر از میان نظرهای موجود را انتخاب کند.

روحیه آزاد اندیشی سبب تعمیق می شود و به طلبه جرأت تفحص و تعمیق میدهد. کسی که آزاد اندیش نیست مثل شناگری است که جرأت رفتن به زیر آب را ندارد. تنها کار او حرکت کردن در سطح آب است و هیچ وقت به گنج های پنهان در کف دریا دست پیدا نمی کند.

شاید مهمترین روش ایجاد روحیه آزاد اندیشی در مخاطب، روشی باشد که از آن به «تبیین علمی» تعبیر میکنم. معمولاً عناوین و عباراتی که در نوشته ها یا گفته های خبرگاران و روزنامه ها مشاهده می شود باردار و جهتدار هستند. مثلاً میگوید: «افسانه قتل». به محض اینکه این عنوان به کار برده میشود معنایش این است که قتلی که ادعا شده را ما قبول نداریم! عبارات اینها مملو است از جهت و تهییج به منظور اقناع حداکثری مخاطب.

اما اگر مدرس، هنگام تدریس مطالب را بدون بار مطرح کند و به گونه ای که مخاطب را تا دم در نظر مختار خویش بیاورد تا خود مخاطب در آن بیفتد و تا حد امکان از عبارات باردار و جهت دار استفاده نکند، عملاً

سبب میشود که بعد از مدتی مخاطب یادبگیرد که به مطالب به صورت باردار توجه نکند و آزاد باشد، یعنی وقتی دید که ملاصدرا گفته است یا هر فیلسوف دیگری، برایش اهمیت نداشته باشد و اینکه ملاصدرا گفته است برای او هیچ جهت و باری ایجاد نکند که به آن نظر خوش بین شود.

شاید از بزرگترین آفات خواندن میراث فلسفی عرفا و ملاصدرا همین باشد. عبارات کاملاً ژورنالیستی و باردار و تهییج کننده هستند و حتی انسان آزاد اندیش بعد از مدتی تعامل با میراث آنها جهتدار و تهییج شده میشود. بله گاهی سخنگو خداست که حق مطلق است، مانعی ندارد که باردار حرف بزند زیرا بنا نیست فرمایش خدا نقادی شود. همچنین هستند اهل بیت علیهم السلام. ولی کسی که بناست فرمایش او فهم و بعد نقد و بررسی شود، نباید چنین عباراتی داشته باشد یا باید کمترین مقدار باشد تا مخاطب از نظر عاطفی راحتتر بتواند آزادانه فکر کند. وقتی شما بگویی این مطلبی است که گفتم مطلبی است که فقط اهل الله و راسخین در علم میفهمند و بعد آن را بیان کردی، ناخودآگاه مخاطب را دچار تعارض درونی میکنی به طوری که احساس میکند اگر این مطلب را نفهمید یا خلافش را فهمید بد است و تنها در صورتی که آن را درک کرد، خوب است!

اصولاً اگر عالمی قوت علمی واقعی داشته باشد، به قدری مقدمات را قوی کنار هم جفت و جور میکند که خود به خود مخاطبش را به مقصود خویش میرساند و نیازی به این سنخ عبارات ندارد. البته عیبی ندارد که بعد از اینکه استاد دید که در شاگرد پذیرش عمیقی حاصل شده است، به برخی از عبارات به دلیل نکاتی تعرضی داشته باشد. این اصلی است که از آن به «رساندن و نه قبولاندن» تعبیر می‌کنیم.

نکته بیست و یکم: نقشه راه و ارتباط شبکه‌ای

اگر در آموزش اولیه نقشه کلی پیشرفت‌ها و نظریات آن علم نمایش داده شود، مخاطب خیلی عمیق‌تر درک می‌کند و حتی سریع‌تر می‌تواند به مجموعه آنها احاطه پیدا کند و لذا به نظر من در ابتدای هر یک از این علوم، باید تا آخرین تحقیقات علمی آن علم به صورت کلی مرور شود و در طول مباحث دائماً شاه راه‌های ارتباطی مسائل با یکدیگر تبیین شود و حتی گاهی ارتباط‌های پنهان و کوچک نیز بیان شود یا در قالب پرسش‌های هدفمند به متعلم آموخته شود.

مبنای پنجم: خروجی محوری - پروژه محوری

باید مسیر آموزش به گونه‌ای تنظیم شده باشد که شخص برای آموزش، وادار به کار عملی شود و خود فرد در تعامل با مسائل و مشکلات آموزش به هدف داشتن خروجی مشخص از مسیر، به آموزش برسد.

یکی از بدبختیهای نخبه های ما این است که خیلی اوقات با بیان اینکه این کار ثمراتی دارد، اقناع نمیشوند و از طرفی بعد از مدتی که دریایی از علم میشوند تازه میخواهند ابتدایی ترین کارهای علمی خویش را بیرون بدهند و چون اصلا با ضوابط و نکات نوشتار و تحقیق و تألیف کتاب آشنا نیستند در این فرآیند آن قدر بازی میخورند و آن قدر اذیت میشوند که پشت دست داغ میکنند که بخواهند کاری از خود منتشر کنند!

یکی از بهترین راهها برای حل این مشکل این است که تدریس استاد پروژه محور باشد. مثلا بنده معمولا با دوستانم پروژه ای تعریف کرده ام. هدف من این بود که یک دور مهمترین مباحث دینی را برایش مروری داشته باشم و به او درس بگویم و از طرفی در پایان کار او با عمده مهارتهای پژوهشی از نزدیک آشنا شده باشد و البته پایان کار بتواند یک کتاب کم نظیر یا بی نظیر نیز از خود ارائه داده باشد. تدریس من مشروط بود به اینکه ایشان بعد از هر درس تا قسمتی که انجام داده ایم، آماده کرده باشند و در عرض درس، پروژه نیز پیش رفته باشد. پروژه محوری روشی بسیار عالی برای ایجاد انگیزه و ایجاد سابقه مفید و البته خدمت به جامعه علمی است و به تعمیق و نیز تقویت مهارتهای پژوهشی نیز بسیار کمک میکند.

البته باید در نظر داشت که پروژه باید بر اساس توان مخاطب تنظیم شود ولی باید در نظر داشت که توان واقعی او معیار است نه آنچه او از توان خود به آن آگاه است! معمول افراد عمده استعدادهای خود را کشف نکرده اند. استاد باید به شناختی عمیق از مخاطب برسد که بر اساس توان واقعی او پروژه تعریف کند و نه آنچه ابتداء مخاطب از خود می داند. البته برای رشد مخاطب باید برنامه ریخت تا خود او به خود آگاهی برسد و از طرفی او را پشتیبانی کرد تا او باور کند که از پس این کار بر می آید.

البته باید در تنظیم پروژه کاملا تعاملی عمل کرد تا خود مخاطب به ضرورت این کار برسد و در مورد موضوع آن به تصمیم برسد تا هم از طرفی انگیزه کافی داشته باشد و هم اینکه خودش با این انتخاب آگاهانه رشد کند. حداقل پروژه کاری، ارائه مخاطب است و بسته به توانایی ها و ظرفیت های مخاطب در قالب های پژوهشی می توان این خروجی را انتظار داشت.

مبنای ششم: تک درسی و نه چند درسی (یک درس اصلی و یک درس جنبی)

از بزرگان نقل میکنند که یک درس کم است و دو درس زیاد. بنده معمولا این فرمایش را به این صورت تفسیر میکنم که خوب است طلبه در طول مسیر آموزشها روزانه یک درس اصلی داشته باشد و یک درس جنبی. یعنی روزانه متمرکز در یک درس کار کند و حداکثر تا دو ساعت روزانه برای درس دیگری وقت گذاری کند.

نیازهای طلبگی بسیار است و باید یک فکری برای بر طرف شدن آن نیازها داشته باشیم و از مهمترین این راه
حلهای استفاده از وقت درس جنبی است که بر اساس نیازها تنظیم میشود.

ریز مراحل اجرایی طرح حوزه برای همه

در بخش «حوزه برای همه» در سایت dinshenasi.com نکاتی را به صورت جزئی و ریز در مورد مرحله به
مرحله طرح حوزه برای همه قرار خواهیم داد تا به صورت جزئی و موردی دقیقاً روشن شود که هر کسی در
هر سطحی چه باید بکند.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين